

معناشناسی «انکار» در قرآن بر پایه روابط همنشینی (موردکاوی: کلمات مشتق از ریشه نکر)

کریم سیاوشی^۱
عرفان غلامی گلپایگی^۲

دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۱۰/۲۶
پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۱۰

چکیده

رویکرد معناشناختی نسبت به متن و تحلیل معنایی واژگان آن، یکی از راه‌های دستیابی به معنای دقیق و پی‌بردن به مقصود اصلی گوینده است. در همین راستا، جستار پیشرو به بازپژوهی مفهوم «انکار» (بر اساس واژگان برگرفته از ریشه نکر) از رهگذر منابع لغوی، منابع تفسیری، سیاق آیات، و واژگان همنشین پرداخته و آن را به روش توصیفی و تحلیلی ارائه نموده است. دستیابی به ابعاد گوناگون مفهوم «انکار» در قرآن از رهگذر واژگان همنشین هدف این نوشتار است. تاکنون پژوهشی با رویکرد پیشرو در موضوع مورد بحث ارائه نشده است. نتایج نشان می‌دهد که بحث انکار (ماده نکر) در آیات متعددی از قرآن مطرح شده است. همچنین مفهوم اصلی انکار، امتناع و اعراض به دلیل عدم شناخت، جهل یا ابهام است؛ چنانکه این معنای اصیل از رهگذر همنشین‌های تقابلی واژه انکار نیز مورد تأیید قرار می‌گیرد و در پرتو همنشین‌های اشتدادی، مفهوم جامع و ابعاد معنایی انکار نمایان‌تر می‌شود. از بررسی همنشین‌های مکملی انکار نیز به دست می‌آید که انکارهای مخالفان رسالت نسبت به آیات الهی، درونی و ژرف بوده است.

واژگان کلیدی: انکار، نکر، عدم شناخت، روابط همنشینی، رابطه اشتدادی، رابطه تقابلی، رابطه مکملی.

طرح مسئله

یکی از مباحث مهم قرآن پژوهی پرداختن به معنانشناسی واژگان قرآنی است. نگاه معنانشناختی به متن و تحلیل معنایی واژگان آن، از راه‌های دستیابی به معنای دقیق و پی‌بردن به مقصود اصلی گوینده است. این نگاه، در قرآن که کلام خداوند و معجزه الهی است و دارای سطوح معنایی متعدد می‌باشد به دلیل والایی پیام آن، اهمیتی دوچندان دارد؛ چه، هرچه متن ژرف‌تر و ادبی‌تر باشد، درصد انتقال معانی آن به همان نسبت بیشتر، و معنانشناسی آن نیز ژرف‌تر می‌شود. **جستار پیشرو به بازپژوهی، مفهوم «انکار» (واژگان برگرفته از ریشه نکر) از رهگذر منابع لغوی، منابع تفسیری، سیاق آیات، و واژگان هم‌نشین پرداخته و آن را به روش توصیفی و تحلیلی ارائه نموده است.**

نزدنامه قرآن و حدیث

در فصلنامه علمی-تخصصی

دوره اول

شماره اول

پاییز و زمستان

۵۶

پرسش‌های قابل طرح در این پژوهش عبارت‌است از: مفهوم دقیق واژه‌ی «انکار» بر اساس منابع اصیل لغوی چیست؟ کدام واژگان دارای روابط هم‌نشینی اشتدادی با واژگان انکار هستند و نقش آن‌ها در فهم جامع‌تر معنای انکار چیست؟ واژگان هم‌نشین با انکار از نوع تقابلی کدام‌اند و چه تأثیری در فهم دقیق‌تر مفهوم انکار دارند؟ واژگان دارای رابطه مکملی با انکار، بیانگر چه نکته مهم معنایی هستند؟ بین «انکار» و «جحد» چه تشابه و تفاوتی وجود دارد؟ پرسش مهم‌تر اینکه آیا میان مفهوم لغوی انکار و رفتار انکاری مخالفان آیات الهی رابطه‌ی منطقی برقرار است یا آنکه اهل انکار بدون مبنایی متین و صرفاً به سبب تمایلات نفسانی به انکار آیات الهی می‌پرداختند؟

پیشینه پژوهش

در پیشینه بحث پیشرو، پژوهش مفصل و مستقلى یافت نشد؛ گرچه واژه پژوهان قرآنی و مفسران قرآن در ذیل واژگان و آیات مربوطه، مطالبی را ارائه نموده‌اند. علاوه بر آن مقاله ای با عنوان «معنانشناسی واژه‌های جحد و انکار در قرآن کریم» توسط روستایی و کشفی (۱۳۹۵) در همایش واژه پژوهی در علوم اسلامی ارائه شده که به صورت محدود و اجمالی به ذکر معنای انکار و جحد و مقایسه میان آن دو پرداخته پرداخته؛ چنانکه در این رابطه از عمق و جامعیت لازم برخوردار نیست.

۱. انکار در لغت و قرآن

پی‌جوئی، استخراج، تبیین، تحلیل و دسته‌بندی دیدگاه‌های لغویان یکی

از ضرورت‌های مفهوم‌شناسی واژگان قرآن کریم است که در ادامه به این مهم پرداخته شده است.

۱-۱. معناشناسی لغوی انکار

«انکار» مصدر باب افعال از ماده (نکر) است. لغت‌شناسان در باره مفهوم ماده «نکر» همداستانند و آن را به معنای جهل و عدم شناخت می‌دانند؛ چنانکه آمده است: «نکره نقیض معرفت است». (فراهیدی، ۱۴۰۹: ج ۵، ص ۳۵۵). ابن سیده نیز می‌نویسد: «مفهوم نکره مخالف بامفهوم معرفت است». و نکر الأمر نکیراً، و أنکره إنکاراً، و نُکراً؛ یعنی نسبت به آن امر جاهل است». (۱۴۲۱: ج ۶، ص ۸۰۴. و نک: ازهری، ۱۴۲۱: ج ۱۰، ص ۱۰۹. و نک: ابن‌عباد، ۱۴۱۴: ج ۶، ص ۲۴۹؛ جوهری، ۱۳۷۶: ج ۲، ص ۸۳۶-۸۳۷؛ حمیری، ۱۴۲۰: ج ۱۰، ص ۶۷۴۲؛ ابن‌دریبد، ۱۹۸۸: ج ۲، ص ۷۹۹ و...».

ابن فارس معنای ماده «نکر» را دارای یک اصل معنایی می‌داند و معانی همه واژگان برگرفته از ماده نکره را به همان اصل باز می‌گرداند؛ لذا گوید: «مشمول بر یک اصل معنایی است که آن هم دلالت بر مفهومی مخالف با مفهوم معرفت - که موجب آرامش قلبی است - می‌شود. و همه واژگان برگرفته از باب به همین مفهوم باز می‌گردد؛ چنانکه إنکار مخالف با اعتراف است». (۱۴۰۴: ج ۵، ص ۴۷۶. و نک: فیومی، ۱۴۱۴: ص ۶۲۵). ابن‌منظور مفهوم تجاهل و مجهول را برای برخی از اَشکال صرفی ماده نکر مطرح نموده، گوید: «و قد نُکِرُ: التَّجَاهُلُ. و قد نُکِرَ فَتَنَكَّرَ أَى غَيَّرَهُ فَتَغَيَّرَ إِلَى مَجْهُولٍ». (۱۴۱۴: ج ۵، ص ۲۳۴). راغب‌اصفهانی با استناد به آیات قرآن «انکار» را ضد «عرفان» دانسته و آن را نوعی از جهل به شمار آورده است. وی دو آیه: «فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ»^۱، «فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ»^۲ را برای سخن خود شاهد آورده است؛ لذا همچون ابن‌فارس مفهوم همه کلمات برگرفته از ماده «نکر» را به عدم معرفت باز می‌گرداند. (راغب، ۱۴۱۲: ص ۸۲۳ و ۸۲۴) بعلاوه، راغب بر اساس معنای لغوی به دسته‌بندی انکار پرداخته، و انواعی از آن را برشمرده است. (همان: ص ۸۲۳)

یکی از لغت‌پژوهان معاصر، با توجه به آنچه گفته شد، نتیجه گرفته که «اصل واحد در معنای ماده نکر، مفهومی است که در برابر مفهوم «عرفان» قرار می‌گیرد؛ مفهومی که عقل سالم به قبح آن حکم می‌کند، حال آنکه عرفان به معنی علم به خصوصیات چیزی و تمییز آن است، و «معروف» آن چیزی است که به خودی خود متمییز و مشخص است لذا عقل سلیم آن را می‌پذیرد و به آن اعتراف می‌کند». (مصطفوی، ۱۴۳۰: ج ۱۲، ص ۲۶۵-۲۶۶) نتیجه آنکه، اساس و ریشه انکار بر جهل و ناآگاهی سرشته است و انکار زمانی رخ می‌دهد که برای مُنکر، امری مجهول و ناشناخته باشد. البته ممکن است انکار تصنعی و غیرمنطبق

بر شناخت و تصور قلبی مُنْكَر باشد که این نوع از انکار است که در قرآن مورد سرزنش و نکوهش قرار گرفته و اهل آن به عذاب و عقاب تهدید شده‌اند. لازم به ذکر است که برخی از لغویان **انکار** را مترادف با **جُحود** دانسته‌اند. (نک: جوهری، ۱۴۰۴: ج ۲، ص ۸۳۷؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ج ۵، ص ۲۳۳؛ زبیدی، ۱۴۱۴: ج ۷، ص ۵۵۹ و...). صاحب الافصاح نیز **انکار** و **جحد** را به یک معنا و بدون تفاوت میان آن دو تبیین نموده است. (موسی، ۱۴۱۰: ج ۱، ص ۲۵۰ و نک: فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۷۲). برخی «جحد» را اخص از «انکار» دانسته، بدین سان که جحد از جانب فرد جاحد همراه با یقین و آگاهی وی بر امر مجحود، رخ می دهد (نک: عسکری، ۱۴۰۰، ص ۳۷)؛ حال آنکه در انکار، مراتب و سطوحی از عدم شناخت و جهل نسبت به امر مورد انکار وجود دارد و چه بسا در بیشتر موارد همین امر موجب انکار می شود. چنانکه درباره تمایز **جحد** و **انکار** از مُبَرَّد نقل شده که: «جحد جز با آگاهی جاحد از امر مجحود معنا ندارد؛ چنانکه خدای تعالی فرموده: «فَأِنَّهُمْ لَا يَكْذِبُونَكَ وَ لَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ» (عسکری، همان). فیومی و جوهری نیز بر همین دیدگاه‌اند (جوهری، ۱۴۰۴: ج ۲، ص ۴۵۱؛ فیومی، ۱۴۱۴: ص ۹۱) و صاحب المقاییس نیز در تأیید این معنا آورده است: «جحد ضدّ إقرار است و جز با دانش جاحد نسبت به امور مورد جحد صحیح نیست». (ابن فارس، ۱۴۰۴: ج ۱، ص ۴۲۶). مصطفوی، جحد را از مراتب کفر به شمار آورده «و لا يخفى أن الجحودَ من مراتب الكفر، بل الجحود بمعناه العامّ يشمل جميع مراتب الكفر: من الجحود بالله تعالى، و بالرسالة، و الوصاية، و القيامة، و الآيات، و النعم الإلهية». (مصطفوی، ۱۴۳۰: ج ۲، ص ۶۸)

نورنامه قرآن و حدیث

دوره اول

شماره اول

پاییز و زمستان

۵۸

۲-۱. معنانشناسی انکار در قرآن

مفهوم انکار در قالب واژگان و تعابیر برگرفته از ریشه «نکر»، علاوه بر کاربرد در امور عادی و عمومی زندگی، در نصوص و مباحث دینی نیز رایج است. به ویژه آنکه این مفهوم به اشکال مختلف در آیات قرآن ذکر شده است. واژگان برگرفته از ریشه «نکر» در مفهوم «انکار» در ۷ قالب صرفی: «مُنْكَرُهُ، مُنْكَرُونَ، يُنْكَرُ، يَنْكَرُونَهَا، تُنْكَرُونَ، الْمُنْكَرُ، نَكِير» در ۱۲ سوره از قرآن آمده است.

همان گونه که در بحث لغوی گذشت، مفهوم اصیل ماده «نکر»، ناآگاهی و عدم شناخت است که از برخی کاربردهای قرآنی آن نیز همین مفهوم به روشنی استنباط می شود، مانند آنجا که می فرماید: «إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ» (ذاریات: ۲۵).^۲ منکر در این آیه و آیات مشابه به معنی ناشناس بودن است. همچنین فعل «نَكِرَهُمْ» در آیه: « فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ » (هود: ۷۰) به معنای «نشناختن» و فعل «نَكَّرُوا» در آیه: «قَالَ نَكَّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرُ أَ تَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ» به

۱. (انعام: ۳۲).

۲. همین تعبیر در آیه ۶۲ حجر: «قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ» نیز آمده است.

معنای «ناشناس کردن»،^۱ و تعبیر «عَذَاباً نُكْرًا» (طلاق: ۸؛ کهف: ۸) به معنای عذابی ناشناخته است که همین امر تهدید مذکور را هراسناک می‌کند. از هری به نقل از لیث گوید: النُّكْرُ: نعت للأمر الشديد (۱۴۲۱، ج ۱۰، ص ۱۰۹) و به همین سان تعبیر «شئٌ نُكْرٌ» (قمر: ۶) به مفهوم عذابی ناشناخته است.

نکته قابل ذکر اینکه در مواردی بر واژگان برگرفته از «نکر» مفهوم «زشت و ناپسند» اطلاق شده است، مانند «نُکْرًا» در آیه: «قَالَ أَقْتَلَتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا» (کهف: ۷۴) و مانند «المنکر» در آیه: «وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (آل عمران: ۱۰۴) و «أُنْكَر» در آیه: «وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ» (لقمان: ۱۹) (نک: راغب، ۱۴۱۲: ص ۸۲۳)؛ لکن ضرورت دارد یادآوری شود که این معنای متبادر به ذهن و متناسب با سیاق، نباید به عنوان یک معنای اصیل برای این گونه واژگان به شمار آید، چه مفهوم زشتی و ناپسندی که در کاربردهای فوق و موارد مشابه به ذهن می‌آید، یک معنای ثانویه و برگرفته از معنای اصیل اولیه است. بدین صورت که وقتی امری نزد عقلا یا نزد آیین الهی شناخته شده نباشد، بلکه مجهول و مبهم باشد می‌توان از آن به عنوان امری ناپسند و نازیبا تعبیر نمود و بالعکس اگر امری برای خردمندان شناخته باشد یا منطبق بر دین و آیین آسمانی باشد از آن به عنوان معروف یاد می‌شود؛ و به همین سان است، معنایی که برای برخی دیگر از واژگان مأخوذ از «نکر» مطرح شده و گفته اند: «نُكْرَاءٌ: به معنی شدت و سختی روزگار است، چراکه روزگار مشتمل بر سختی‌ها و زلزله هاست». (ابن درید، ۱۹۸۷: ج ۲، ص ۷۹۹) و گفته شده: «قَدْ نُكِرَ الْأَمْرُ»، یعنی امور سخت شده و شدت گرفته است». (جوهری، ۱۴۰۴: ج ۲، ص ۸۳۷)، «نُكْرَاءٌ»: هم داهیة و مصیبت معنا شده است» (فیروزآبادی، ۱۴۰۹: ج ۲، ص ۲۴۳). در معنای «النُّكْرُ» هم گفته شده به معنای گرفتاری و سختی‌های ناشناخته است» (راغب، ۱۴۱۲: ص ۸۲۳)؛ زیرا مفهوم سختی و شدت برای این واژگان از ناشناخته و مجهول و مبهم بودن اوضاع و احوال روزگار استنباط شده است، نه اینکه شدت و مصیبت معنای اصیلی برای آنها باشد.^۲

۲. انکار بر محور همشینی

در دانش معناشناسی، معنای واژه نه صرفاً بر اساس منابع لغوی بلکه در قالب بافتی که در آن قرار دارد، به طور کامل قابل فهم و دستیابی است. بافت به دو گونه زبانی و غیرزبانی از یکدیگر متمایز شده است. مقصود از بافت غیرزبانی همه امور و اعمالی است که گوینده و شنونده را به هنگام تولید واحد زبانی مورد بحث، در بر می‌گیرد. (صفوی، ۱۳۸۷: ص ۲۱۲) اما بافت زبانی همان روابط درون‌متنی میان واحدهای زبان است؛ یعنی روابطی که از ارتباط یک واژه با واژه‌های دیگر پدید می‌آید و در سطح جمله و متن شکل می‌گیرد. این

۱. راغب آورده است: «و تَنَكَّرَ الشَّيْءُ» یعنی آن را به گونه ای قرار داد که ناشناخته شود؛ چنانکه خدای تعالی فرماید: «نُكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا» (نمل: ۴۱) (۱۴۱۲: ص ۸۲۳)

۲. در این رابطه نک: (مصطفوی، ۱۴۴۰: ج ۱۲، ص ۲۶۸)

روابط شامل روابط همنشینی، جانشینی و سیاق است (حدادی، ۱۳۸۹: ص ۷۲ با تصرف). روابط همنشینی، یکی از نشانه‌های زبانی است که به ترکیب کلمات در جمله یا کلام مربوط می‌شود. به کلماتی که در کنار کلمه مورد بحث قرار گرفته‌اند، کلمات هم‌نشین آن گفته می‌شود. رابطه همنشینی، رابطه‌ای از نوع ترکیب میان الفاظی است که در زنجیره کلامی در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند. (بیرویش، ۱۳۷۴: ص ۳۰) رابطه همنشینی دارای اشکالی مانند: مکملی، اشتدادی و تقابلی است. «**رابطه مکملی**» رابطه‌ای است که بر پایه ساختار نحوی بین دو هم‌نشین برقرار می‌گردد. «**رابطه اشتدادی**» رابطه دو مفهومی است که مؤلفه معنایی مشترک دارند و در مقام تقویت و معاضدت یکدیگرند. «**رابطه تقابلی**» رابطه دو مفهومی است که مؤلفه معنایی مشترک دارند؛ ولی یکدیگر را نقض می‌کنند و در مقام تضعیف و نفی هم‌اند (سلمان‌نژاد، ۱۳۹۱: ص ۱۶).

بررسی آیات مشتمل بر مفهوم انکار (از ماده نکر) نشان می‌دهد که در آیات مربوطه برخی از کلمات هم‌نشین، با واژه انکار دارای **رابطه اشتدادی** هستند. کلماتی مانند: «لا یؤمنون، مستکبرین، تَوَلَّوْا، الذین کفروا، یسطون، تنکصون، تهجرون، لم یدبّروا، یقولون به جنه، کافرون، کارهون، معرضون» از این قسم‌اند. نیز کلماتی مانند: «عَرَفَ، یفرحون، البلاغ المبین، یعرفون، ذکر مبارک، آیاتنا بیّنات، اَمْ لَمْ یَعْرِفُوْا، جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ، آتیناهم بذکرهم، یُرِیْکُمْ، استجیبوا» دارای رابطه همنشینی از نوع تقابلی با انکار می‌باشند. واژگان هم‌نشین با انکار با **رابطه مکملی** نیز عبارت‌اند از «قلوب» در تعبیر «قُلُوبُهُمْ مُّکْرِهٌ» (نحل: ۲۲) و «أَیَّ آیَاتِ اللّٰهِ» در عبارت «فَأَیَّ آیَاتِ اللّٰهِ تُنکِرُونَ» (غافر: ۸۱).

فراوانی واژگان هم‌نشین از نوع اشتدادی بیانگر وجود روحیات و حالات بسیار منفی و حق‌ستیزانه اهل انکار است؛ چنانکه بسیاری واژگان هم‌نشین از نوع تقابلی نشانگر بی‌مبایستی و دروغین بودن انکارهاست. بنابراین تأمل در این دو دسته از واژگان نشان می‌دهد که انکار حقایق و معارف وحیانی از سوی منکران، به سبب داشتن روحیه تکبر و استکبار و برتری‌طلبی بوده است و منکران، در قرآن تدبیر نمی‌کنند و با وجود شناخت قلبی، کفر و شرک پیشه می‌کنند، و با دروغ‌گویی و مفسده‌انگیزی، می‌کوشند دیگران را نیز چون خود گمراه کنند. بنابراین منکران اغلب از آنجا که احکام و آموزه‌های دین را در تضاد با هوی و هوس‌های خود می‌بینند، از آن روی برتافته یا بدان پشت می‌کنند.

۲-۱. هم‌نشین‌های انکار با رابطه مکملی

طبق بررسی، در آیات مربوط به بحث انکار، دو بار رابطه بین انکار و کلمات هم‌نشین از نوع مکملی است؛ یعنی رابطه‌ای است که بر پایه ساختار نحوی بین دو هم‌نشین برقرار می‌گردد. در رابطه نحوی- معنایی یک ارتباط نحوی (به‌طور مثال، نقش مبتدا و خبر) و

یک ارتباط معنایی (بین مبتدا و خبر) وجود دارد که بستر تمام شدن معنای جمله را فراهم می‌کند (سلمان نژاد، ۱۳۹۱، ص ۱۷). این همنشین‌ها در ادامه تبیین می‌گردد.

- قلوب

در آیه: «إِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ» (نحل: ۲۲)، واژه «قلوب» دارای ارتباط مکملی با واژه «منکره» می‌باشد. بدین صورت که «قلوب» مبتدا و «منکره» خبر آن است. همنشینی «قُلُوبُ» با «مُنْكَرَةٌ» دلالت بر انکار قلبی توحید و اشمئزاز درونی منکران از ذکر خدا دارد؛ چنانکه آیه: «وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» (زمر: ۴۵) نیز گویای این امر است (مغنیه، ۱۴۲۴: ص ۳۴۷). از سویی می‌توان گفت تعبیر «قلوب منکره» در تقابل با تعبیری چون «إِخْبَاتِ قَلْبِي» (حج: ۵۴) و «طَمَئِنَّةَ قَلْبِي» (عد: ۲۸) قرار دارد. چنانکه با تعبیری چون «قَسَاوَتِ قَلْبِي» (زمر: ۲۲: حدید: ۱۶)، و «غمره قلبی» (مؤمنون: ۶۳) دارای تقارب معنایی است.

با توجه به اینکه در آیه مورد بحث از دو عامل «عدم ایمان به آخرت» و «برخورداری از روحیه استکباری» به عنوان عوامل عدم پذیرش توحید یاد شده‌است، بنابراین «نه تردید در آیات توحید، بلکه استکبار نهفته در دل‌هایشان، آنان را بر انکار توحید و آخرت وا می‌دارد» (صادقی، ۱۴۰۶، ج ۱۶، ص ۳۱۴).

- فَايَ آيَاتِ اللَّهِ

در آیه: «وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَآيَ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ» (غافر، ۸۱)، «أَيَّ آيَاتِ اللَّهِ» ضمن همنشینی مفعول فعل «ینکرون» نیز می‌باشد که به همین سبب منصوب است. لذا بیانگر موضوع مورد انکار می‌باشد که همان آیات الهی است. لازم به ذکر است که «أَيَّ» به خاطر آنکه از اسماء استفهام و صدرات طلب است با وجود مفعول بودن بر عامل خود (تُنْكِرُونَ) مقدم شده‌است (نک: درویش، ۱۴۱۵: ج ۸، ص ۵۲۴؛ نحاس، ۱۴۲۱: ج ۴، ص ۳۲).

نکته قابل توجه اینکه از دو مورد رابطه مکملی به دست می‌آید که انکارهای مخالفان توحید و تعالیم رسالت، قلبی بوده و نه زبانی و سطحی و دیگر آنکه آیات الهی مورد انکار آنان قرار داشته‌است. بنابراین موضع انکارکننده و موضوع انکار که دو بنیان اصلی بحث انکار به شمار می‌رود در این دو رابطه مکملی نمایان شده‌است.

۲-۲. همنشین‌های انکار با رابطه اشتدادی

بر اساس تعریف روابط همنشینی از نوع اشتدادی، در آیاتی که به بحث انکار می‌پردازند، کلمات متعددی دارای چنین رابطه‌ای با واژگان انکارند. در ادامه این همنشین‌ها به ترتیب

۱. در برخی از مولود آیاتی که انکار در آنها مطرح است به روشنی با آیات پیش و پس از خود پیوند دارند؛ به گونه‌ای که نادیده گرفتن آن، به فهم دقیق و کامل آیه آسیب می‌رساند (نک: مؤمنون: ۷۱-۶۶) لذا این گونه آیات نیز به عنوان سیاق آیات انکار در نظر گرفته شده و همین امر موجب کثرت همنشین‌های اشتدادی شده‌است.

ذکر آنها در آیات و به ترتیب سوره‌ها در مصحف، تبیین و تحلیل می‌گردد:

– لایؤمنون بالآخرة

در آیه شریفه: «إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ» (نحل: ۲۲) واژه «لایؤمنون» با «منکره» همنشین بوده و با آن رابطه اشتدادی دارند. بدین سان که ایمان نیارودن به آخرت (لایؤمنون بالآخرة) به اهل انکار نسبت داده شده است که همین امر در کنار انکار قلبی آنها نسبت به عقیده توحید، موجب تشدید موقعیت ناپسند اهل انکار می‌گردد. از نظر برخی از مفسران گویا همین عامل عدم ایمان به زندگی بازپسین، موجب ایمان نداشتن منکران به وحدانیت الهی و دیگر تعالیم رسالت بوده است (نک: طباطبایی، ۱۳۹۰: ج ۱۲، ص ۲۲۸).

نزدنامه قرآن و حدیث

دوره اول

شماره اول

پاییز و زمستان

– مستکبرون / مستکبرین

در آیات: «إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ. لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ» (نحل: ۲۳-۲۲)، کلمه «مستکبرون» که دو بار ذکر شده دارای رابطه اشتدادی با لفظ «منکره» است.^۱ مستکبر، اسم فاعل باب استفعال از ریشه «کبر» است. «کبر» داشتن؛ یعنی خود را بزرگ پنداشتن و «مستکبر» بودن؛ یعنی کسی که بزرگ نیست، لکن می‌خواهد با در خدمت گرفتن ابزارهایی بزرگی خود را اثبات کند (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۷، ۱۱: ۲۲۳ با تصرف). یا بخواهد با پذیرفتن حق، خود را بزرگ جلوه دهد، و خود را بزرگ‌تر از آن بداند که حق را بپذیرد (طباطبایی، ۱۳۹۰: ج ۱۲، ص ۲۲۸). لذا «مستکبرون» کسانی هستند که از پذیرش سخن حق، ابا دارند و از اطاعت رسول خدا سرباز می‌زنند (سلطان علی‌شاه، ۱۴۰۸: ج ۲، ص ۴۱۰) و در عین حال استکبارشان همراه با دشمنی و سرکشی نسبت به حق است (مغنیه، ۱۴۲۴: ص ۳۴۷؛ شیخ‌علوان، ۱۹۹۹: ج ۱، ص ۴۲۳). بنابراین استکبار یک نوع خروج از حکم خداوند و خلفای او به خاطر اعتقاد نداشتن به آنهاست؛ چنانکه در آیه: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤْسَهُمْ وَ رَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ» (منافقون: ۵) به این امر اشاره شده است (مکارم‌شیرازی، ۱۳۷۱: ج ۱۱، ص ۱۹۳-۱۹۴). به همین سبب خداوند در آیه دوم (نحل: ۲۳) تأکید می‌کند که مستکبران را دوست نمی‌دارد: «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ» زیرا، استکبار در برابر حق اولین نشانه بیگانگی از خداوند است (مکارم‌شیرازی، ۱۳۷۱: ج ۱۱، ص ۱۹۳-۱۹۴)، و خداوند تنها متواضعان نسبت به حق را دوست می‌دارد (ابن‌عجیبه، ۱۴۱۹: ج ۳، ص ۱۱۸).

لازم به ذکر است که واژه مستکبرین در آیه: «مُسْتَكْبِرِينَ بِهٍ سَامِرًا تَهْجُرُونَ... أَمْ لَمْ

يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ» (مؤمنون: ۶۷-۶۹) نیز به عنوان همنشین برای انکار مطرح شده است که بیانگر وجود و ثبوت چنین خصلت ناپسندی برای منکران می باشد.

- تَوَلَّوْا

در آیه: «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ . يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ» (نحل: ۸۲-۸۳) واژه «تَوَلَّوْا» که خود مفهومی نزدیک به (يُنْكِرُونَ) دارد، دارای رابطه همنشینی از نوع اشتدادی با آن است.

«تَوَلَّوْا» از ریشه «وَلَّى» است این ریشه بر مفهوم نزدیکی و پیوند داشتن دلالت دارد. صاحب مقایس اللغه گوید: اصل صحیح است که دلالت بر نزدیکی دارد. چنانکه «الْوَلِيُّ» را به معنای «قُرْبُ» دانسته اند. گفته می شود: «تَبَاعَدَ بَعْدَ وُلِّيٍّ»، یعنی پس از نزدیک شدن فاصله گرفت. و «جَلَسَ مِمَّا يَلِينِي» یعنی در کنار من نشست، و نزدیک من شد. و از همین باب است واژه «مَوْلَى» که به معنای: آزاده کننده و آزاد شده و همدم و هم پیمان و پسر عمو و پشتیبان و همسایه است. همه آنها از «وَلَّى» به معنی نزدیکی است. (ابن فارس، ۱۴۰۴: ج ۶ ص ۱۴۱. و نک: فیومی، ۱۴۱۴: ص ۶۷۲ و ...).

شایان ذکر است که ماده «وَلَّى» در باب تَفَعَّلَ دو معنای متعارض (إِعْرَاضُ وِ إِتِّبَاعُ) را در بر دارد (ابن منظور، ۱۴۱۴: ج ۱۵، ص ۴۱۵) که گزینش هریک از آن دو معنا از رهگذر سیاق ممکن است؛ لذا در آیه: «وَ إِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ» (محمد: ۳۸)، مقصود از تَوَلَّى، اعراض است، اما در آیه: «وَ مَن يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ» (مائده: ۵۱)، مقصود از آن، إِتِّبَاعُ و نصرت است. برخی از لغت پژوهان استعمال «تَوَلَّى» در معنی اِدْبَارُ و إِعْرَاضُ را نیز از لوازم ولایت و از مصادیق معنای اصلی «وَلَّى» می دانند؛ بدین سان که: «به معنی واقع شدن در پس امر اول باشد، یعنی خروج از برنامه معهود به سوی خلاف آن برنامه». (مصطفوی، ۱۴۳۰: ج ۱۳، ص ۲۲۸-۲۲۹). طبق این دیدگاه کلمه «عَنْ» در آیه «فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَ قَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي» (اعراف: ۷۹ و ۹۳) آشکارا بر مفهوم اعراض برای تَوَلَّى و خروج از واقع شدن در وراء چیزی دلالت دارد؛ چنانکه شدت جزاء در آیه «وَ إِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ» (فتح: ۱۶) نیز بر مفهوم اعراض دلالت دارد (مصطفوی، ۱۴۳۰: ج ۱۳، ص ۲۲۹-۲۳۰).

نتیجه آنکه، «تَوَلَّوْا» در آیه مورد بحث (نحل، ۸۲) به معنای اِدْبَارُ و اعراض است؛ چنانکه در آیات: «كَذَّبَ وَ تَوَلَّى» (لیل: ۱۶؛ قیامت: ۳۲)، «عَبَسَ وَ تَوَلَّى» (عبس: ۱) و «...أَدْبَرَ وَ تَوَلَّى» (معارج: ۱۷) از رهگذر سیاق و کلمات همنشین، همین معنا را می رساند. برخی دیگر معتقدند که «تَوَلَّى» اصلاً به معنای إِعْرَاضُ و اِدْبَارُ نسبت به اشیاء جسمانی بوده، سپس در معنای آن توسعه داده شده و مجازاً در إِعْرَاضُ از امور معنوی و اعتقادات نیز به کار

رفته است» (دره، ۱۴۳۰: ج ۱، ص ۱۹۳).

نکته ۱: واژه «تَوَلَّوْا» بارها در آیات قرآن ذکر شده و گاه با واژگانی چون: شقاق، افساد، اهلاک، اعراض، ظالمین، کافرین، مشرکین، مفسدین، فاسقون، اسْتَرَلَهُمُ الشَّيْطَانُ، مؤمن نبودن، بی بهره بودن از نصرت الهی، بَاءٌ بَعْضٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَاوَاهُ جَهَنَّمُ، بشارت عذاب، نفوراً، کذب، ادب، مدبرین، مستکبراً، کَفَر، و... همراه شده که این امر علاوه بر تأیید معنای اعراض برای «تَوَلَّى» بر شدت تَوَلَّى و بر ناپسندی و نکوهش آن دلالت دارد.^۱

نکته ۲: «تَوَلَّى» در قالب‌های گوناگون صرفی مانند: تَوَلَّى، يُوَلُّوكُمْ، تَوَلَّيْتُمْ، لَتَوَلَّوْا، وَلِيْتُمْ، تَوَلَّوْا، يَتَوَلَّوْنَ، يُتَوَلَّوْنَ، لَوْلَوْ، وَلَوْ، تَوَلَّوْا، وَلَّى، و... مکرراً در قرآن به کار رفته و در بیشتر موارد بیانگر اعراض از حقیقت و هدایت و رو نهادن به سوی کفر، شرک، ظلم، فساد، فسق، مغضوبین، و شیطان است.

نکته ۳: در برخی از موارد فعل «تَوَلَّوْا» با افعالی چون «أَسْلَمُوا» (آل عمران، ۲۰)، «تَوَبُوا» (توبه: ۷۴؛ هود: ۳ و ۵۲) و «تَطِيعُوا» (مائده: ۹۲؛ نور: ۵۴؛ تغابن: ۱۲) به صورت متقابل همنشین شده که در همه آنها دارای مفهومی خلاف آن افعال متقابل است.

نکته ۴: آیه: «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (نحل: ۸۲) چند بار دیگر در بافت موضوعات مشابه، با اندک تفاوتی آمده است (نک: آل عمران: ۲۰؛ مائده: ۹۲؛ تغابن: ۱۲) که از آن، این نکته مهم برداشت می‌شود که «انکار» و «تَوَلَّى» به سبب قصور یا تقصیر رسولان (ع) نبوده است؛ زیرا طبق ترسیم الهی وظیفه پیامبران فقط ابلاغ رسا و روشن معارف و حیانی بوده است تا حجت بر مردم تمام شود؛ لذا عقوبت و جزای اهل انکار و تَوَلَّى برعهده خداوند است: «فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَ عَلَيْنَا الْحِسَابُ» (رعد: ۴۰ و نک: آل عمران: ۲۰).

– کافرون

در آیه: «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ» (نحل: ۸۳) عبارت «أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ» جمله حالیه و بیانگر ویژگی اعتقادی اهل انکار است که تقویت و تأیید معنای انکار را در پی دارد؛ لذا رابطه همنشینی آن دو از نوع اشتدادی است.

کفر در لغت به معنای پنهان کردن و پوشانیدن چیزی است (ابن فارس، ۱۴۰۴: ج ۵، ص ۱۹۱ و...). لذا به کسی که سلاحش را با لباس یا پارچه ای پوشانده، گفته شده: «قَدْ كَفَرَ دَرْعَهُ» و به کشاورزی که دانه را با خاک پنهان می‌کند، کافر گفته می‌شود: «أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ»^۲ (ابن فارس، ۱۴۰۴: ج ۵، ص ۱۹۱؛ ونک: راغب، ۱۴۱۲: ص ۷۱۴ و ۷۱۷).

بر اساس معنای لغوی مذکور، در حوزه دین و اعتقادات، کفر را به عدم ایمان، ترک

۱. لازم به ذکر است که گاهی «تَوَلَّى» در قرآن به عنوان امری مطلوب مطرح شده است. مانند روگردانی پیامبران از امت‌های ستمکار (نک: اعراف: ۷۴ و ۷۳؛ توبه: ۹۲؛ یوسف: ۸۴؛ صافات: ۱۷۴ و ۱۷۸؛ قاریات: ۵۴؛ نجم: ۲۹ و...).

۲. الشُّرُ وَالنُّطْقِيَّة.

۳. (حدیث: ۲۰)

شکر، عصیان در برابر حقایق، امتناع از پذیرش باورهای راستین و جحد و انکار آن‌ها معنا کرده‌اند (فراهیدی، جوهری، راغب، و... ذیل کفر). برخی کفر را در حوزه امور دینی چهارگونه دانسته‌اند. (نک: فراهیدی، ۱۴۰۹: ج ۵، ص ۳۵۶) برخی با استناد به آیات قرآن مصادیق بیشتری برای کفر برشمرده‌اند (نک: مصطفوی، ۱۴۳۰: ج ۱۰، ص ۸۸-۸۹).

گفتنی است که عبارت «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ» بیانگر آن است که کفر مطروحه در آیه، کفری آگاهانه بوده است؛ لذا انکار صورت گرفته هیچ وجه و مبنای درستی ندارد. برخی در توجیه چگونگی این شناخت گفته‌اند؛ «زیرا هر پیامبری اگر به کمالی مبعوث می‌شود با استعدادهای امتش تناسب دارد و با فطرت آنها متجانس است؛ لذا آنها پیامبر را به قدرت فطرت خود می‌شناسند و فطرتشان به حقیقت، شهادت می‌داد؛ اما به دلیل لجاجت و ناسازگاری با پیامبران که ناشی از غلبه خصوصیات روحی مانند تکبر و خودخواهی و حب ریاست و قدرت بود و یا به دلیل کفر و حجاب‌هایی که در برابر نور فطرتشان ایجاد شده بود و استعدادشان را تغییر داده و آنان را در ظلمات فرو برده بود، حقایق را انکار کرده و اکثرشان کافر شدند» (ابن عربی، ۱۴۲۲: ج ۱، ص ۳۶۴ با تصرف).

لازم به ذکر است که واژه «کافرون» و معادل آن «الذین کفروا» چهار بار دیگر، با واژگان انکاری هم‌نشین شده‌است که در همه این موارد دارای رابطه اشتدادی با هم‌نشین خود بوده و بر تشدید و تقویت موضع انکاری کافران و مخالفان دلالت دارد.^۱

– «الذین کفروا»

همان‌گونه که گفته شد، در آیه ۷۲ از سوره حج دو بار (پیش و پس از لفظ انکار) تعبیر «الذین کَفَرُوا» آمده‌است که موضع انکاری کافران را تأکید و تشدید می‌کند: «وَ إِذَا تَنَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتَلَوْنَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا قُلْ أَفَأَنْتُمْ كُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكُمُ النَّارِ وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ بئسَ الْمَصِيرُ».

– یسطون

این واژه از ریشه «سطا» و به معنای قهر و غلبه و هجوم بردن از روی خشم و غضب و برتری جویی است و تنها یک بار در قرآن به کار رفته است. ابن فارس گوید: «السين و الطاء و الحرف المعتل، اصلی است که بر قهر و علو دلالت دارد. يقال سطا عليه يسطو، و این هنگامی گفته می‌شود با قهر و بطش بر کسی غلبه کنند» (۱۴۰۴: ج ۳، ص ۷۱ و نک: جوهری، ۱۴۰۴: ج ۶، ص ۲۳۷۶؛ فیروزآبادی، ۱۴۰۹: ج ۴، ص ۳۷۹). راغب نیز ضمن تأیید معنای فوق، گوید: السَطْوَةُ: به معنی بطش با بالا بردن دست است. يقال: سَطَا به. قال تعالى:

۱. نک: (حج: ۲۲، ۴۴؛ فاطر: ۲۶).

«يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا» (۱۴۱۲: ص ۴۱۰).

مفسران نیز با استناد به معنای لغوی و سیاق خود آیه (حج: ۷۲)، معانی مشابهی را برای «يَسْطُونَ» ارائه داده‌اند. طبرسی گوید: «يَكَادُونَ يَسْطُونَ» ای یقعون و بیطشون من شده الغیظ و المعنی یکادون ییسطون الیهم ایدیهم بالسوء یقال: سطا علیه و سطا به: إذا تناوله بالبطش (۱۳۷۲: ج ۷، ص ۱۵۱). از ابو عبیده نقل شده که «السَطو» به معنای گرفتن با قوت است (شیبانی، ۱۴۱۳: ج ۳، ص ۴۰۹). ابوالسعود گوید: «يَكَادُونَ يَسْطُونَ...»: یعنی از شدت خشم و عصبانیت و به خاطر دروغ‌هایی که تقلیدوار فرا گرفته اندد به اهل ایمان و دعوت یورش و هجوم می‌برند. (۱۹۸۳: ج ۶، ص ۱۲۰). ابوحیان به نقل از ابن عباس، يَسْطُونَ را «ییسطون الیهم» و به نقل از محمد بن کعب «یقعون بهم» و به نقل از ضحاک «یاخذونهم أخذاً بالید» معنا کرده و خود هر سه معنا را یکسان می‌داند (۱۴۲۰: ج ۷، ص ۵۳۵). فخر رازی نیز از قول خلیل و فراء و زجاج، «السَطو» را «شدت هجوم بردن و پربدن» معنا کرده است (۱۴۲۰: ج ۲۳، ص ۲۵۱).

نورنامه قرآن و حدیث

دوره اول

شماره اول

پاییز و زمستان

۶۶

بنابراین در آیه مورد بحث از دو خصوصیت اهل کفر به هنگام تلاوت قرآن بر آنها یاد شده؛ یکی اینکه در چهره آنها مُنْکَر دیده می‌شود و دیگر آنکه در شرف هجوم خشمگینانه بر تلاوت کنندگان قرآن بر آنها هستند.

درباره واژه «مُنْکَر» در این آیه می‌توان گفت هرچند این واژه به صورت اسم مفعول آمده و ظاهراً بی‌ارتباط با مفهوم انکار است؛^۱ لکن با توجه به سیاق آیه، به سهولت مفهوم انکار و کراهت و پس زدن حقیقت از آن استنباط می‌شود. مفسران نیز عمدتاً همین مفهوم را برای آن مطرح کرده و مُنْکَر را مصدر میمی به معنای انکار دانسته اند مانند «مُکْرَم» که به معنی اکرام است (نک: طباطبایی، ۱۳۹۰: ج ۱۴، ص ۴۰۷). فخر رازی دلیل آمادگی کافران برای بطش شدید و جستن بر تالیان قرآن را شدت انکار آنها می‌داند (۱۴۲۰: ج ۲۳، ص ۲۵۱). لذا از زمخشری نقل کرده که مُنْکَر در اینجا به معنای انکار بلکه شدت انکار است (۱۴۲۰: ج ۲۳، ص ۲۵۱). علامه طباطبایی نیز دریافت مشابهی داشته، گوید: مقصود از معرفت انکار در چهره‌های آنان شناخت نشانه‌های انکار و کراهت است. (طباطبایی، ۱۳۹۰: ج ۱۴، ص ۴۰۷). مفسر دیگری مُنْکَر را در این آیه «استنکار و رفض عمیق و شدید» معنا کرده است (مدرسی، ۱۴۱۹: ج ۸، ص ۱۲۴).

نتیجه آنکه «مُنْکَر» در آیه ۷۲ حج به معنای «انکار» است و تعبیر «یکادون یسطون» که همنشین آن شده به صراحت دارای رابطه اشتدادی با آن است و بیانگر عوارض و نشانه‌های انکار و کراهت و نفرت مذکور است.

۱. این واژه در آیات متعددی، با اشکال (الْمُنْكَرُ، الْمُنْكَرُ، مُنْكَرٌ، مُنْكَرًا) در قالب عبارات «تهی از منْکَر» و در بیشتر موارد همنشین با عبارات «امر به معروف» شده که به صورت مستقیم ارتباطی با بحث انکار ندارد (نک: آل عمران: ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۱۰؛ مائده: ۴۹، اعراف: ۱۵۷؛ توبه: ۶۷، ۱۱۲، ۷۱).

– تنکصون

در آیات ۶۶ تا ۷۱ سوره نحل: « قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تَنْكُصُونَ. مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ. أَلَمْ يَلْمِ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأُولِينَ. أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ. أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرَهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ. وَ لَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ. بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنِ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ » که دارای سیاقی به هم پیوسته و کاملاً مرتبط با موضوع انکار است، چندین واژه همنشین وجود دارد که دارای رابطه اشتدادی با منکرون می‌باشند. این واژگان به ترتیب عبارتند از: (تَنْكُصُونَ، مُسْتَكْبِرِينَ، سَامِرًا تَهْجُرُونَ، لَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ، يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ، كَارِهُونَ و مُعْرِضُونَ).

خردنامه قرآن و حدیث
دو فصلنامه علمی- تخصصی

دوره اول
شماره اول
پاییز و زمستان

۶۷

واژه **تَنْكُصُونَ** تنها دو بار در قرآن با تعابیر «عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تَنْكُصُونَ» (مؤمنون: ۶۶) و «نَكَصَ عَلَىٰ عَقَبَيْهِ» (انفال: ۴۸) به کار رفته است. لغویان در مورد معنای «نکص» تقریباً دیدگاه یکسانی دارند و معانی امتناع از پذیرش و بازگشت به پشت یا گذشته را برای آن قائل‌اند. فراهیدی گوید: النُّكُوصُ: به معنی بازایستادن از بیم و خوف است. و نَكِيصَةٌ: به معنی تأخر در امر و چیزی است. (۱۴۰۹: ج ۵، ص ۳۰۳). ابن فارس تعبیر «نَكَصَ فِي عَقَبَيْهِ»، را امتناع از پذیرش (یا انجام) چیزی به خاطر خوف و جبن معنی کرده است (۱۴۰۴: ج ۵، ص ۴۷۷). راغب نیز نُكُوصُ را امتناع از پذیرش (یا انجام) چیزی معنا کرده، و برای آن آیه ۴۸ انفال «نَكَصَ عَلَىٰ عَقَبَيْهِ» را مثال آورده است (۱۴۱۲: ۸۲۴؛ ونک: ابن منظور، ۱۴۱۴: ج ۷، ص ۱۰۱؛ جوهری، ۱۴۰۴: ج ۳، ص ۱۰۶۰؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۵: ج ۲، ص ۴۹۰؛ طریحی، ۱۳۷۵: ج ۴، ص ۱۸۹). برخی بر آنند که اگر «نکص» با حرف «عن» همراه شود به معنی امتناع و خودداری است؛ مانند «نکص عن الامر» و اگر با «علی» همراه گردد به معنی بازگشت است مانند: «نَكَصَ عَلَىٰ عَقَبَيْهِ» (قرشی، ۱۳۷۱: ج ۷، ص ۱۱۱).

محقق دیگری در باره معنای لغوی «نکص» گوید: اصل یگانه در این ماده رجوع از چیزی است که شأن آن چیز اقتضاء دارد که انسان بنا به حکم عقل یا وظیفه شرعی یا مسؤولیت انسانی باید بر آن ماندگار و ملازم باشد. لذا رجوع از چیزی به خاطر ترس، تنها به شرط پیش گفته مذموم است و گرنه چنین نخواهد بود. نیز رجوع از خیر مطلق که خیر آن به صورت ظاهری و باطنی نمایان باشد از مصادیق معنای اصلی خواهد بود و نه جز آن (مصطفوی، ۱۴۳۰: ج ۱۲، ص ۲۷۱). در باره دیدگاه فوق چه بسا بتوان گفت همه موارد کاربرد نکص در امور عقلانی و معنوی نیست تا اطلاق فوق درست باشد؛ بلکه گاه در امور عادی نیز به کار می‌رود چنانکه یکی از لغویان استعمال آن را برای «شر» نیز گوشزد نموده

۱. معنی تحت اللفظی این عبارت: بازگشت بر دو پاشنه خویش است.

است: «و لا يقال ذلك إلا في الرجوع عن الخير خاصةً، و ربما قيل في الشر» (ابن درید، ۱۹۸۸: ج ۲، ص ۸۹۶).

همنشینی واژگان اعقاب و عقب و عقبیه با نکص، بیانگر جهت بازگشت است که در امور دینی همیشه بازگشت به سوی قهقرا و برگشت از خیر به سوی شر و شقاوت است. البته گاهی هم بدون حروف (عن، علی و عقب) به کار رفته و همان معنا را دارد. در کلامی از امام علی (ع) آمده است: «قَدَّمَ لِلْوَيْبَةِ يَدًا وَأَخَّرَ لِلنُّكُوصِ رِجْلًا» (رضی، ۱۴۱۴: ص ۹۷، خ ۶۶؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ج ۷، ص ۱۰۱).

مفسران نیز معانی مشابهی برای نکوص ارائه نموده اند (نک: طباطبایی، ۱۳۹۰: ج ۱۵، ص ۴۴ و...). بنابراین استعمال نکوص در زبان قرآن و در آیه مورد بحث به صورت تمثیلی است و بیانگر روی گردانی مخالفان و منکران از راه راست و درست خیر و سعادت و گام نهادن در کجراهه شر و شقاوت پیشین می‌باشد. لذا هنگامی که آیات قرآنی برای منکران خوانده می‌شد از شنیدن آن امتناع بلکه اعراض می‌نمودند.

نتیجه آن که واژه تنکصون، که همنشینی با منکرون است با آن رابطه اشتدادی داشته، متولی تبیین نوع انکار است.

– تَهْجُرُونَ

این واژه تنها یک بار در قرآن آمده، آن هم در ضمن سیاقی که انکاری است: «مُسْتَكْبِرِينَ بِهٖ سَامِرًا تَهْجُرُونَ... أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ» (مؤمنون: ۶۷-۶۹). برای تبیین کامل‌تر مفهوم این واژه توجه به کلیت آیه «مُسْتَكْبِرِينَ بِهٖ سَامِرًا تَهْجُرُونَ» ضروری است؛ به ویژه واژه «سامرا»^۲ که ظرف تَهْجُرُونَ است. جالب اینکه مجموع آیه به صورت کلی و هر سه واژگان اصلی آن (مستکبرین، سامرا، تَهْجُرُونَ) به صورت جداگانه به لحاظ نحوی حال می‌باشند؛ لذا حالات بسیار ناپسند و نکوهیده روحی- روانی منکران را توصیف می‌کند.

«تَهْجُرُونَ» از ماده «هجر» (بر وزن فجر) در اصل به معنی ترک کردن و جدایی است (فراهیدی، ۱۴۰۹: ج ۳، ص ۳۸۷) لذا هجرت و مهاجرت در همه اشکال آن از همین لفظ است.^۳ کلمه «مهجورا» نیز که یک بار در قرآن و درباره موضع منکران نسبت به قرآن به کار رفته به معنای رها شده و ترک شده است.^۴ علاوه بر آن، «هجر» بر هذیان‌گویی بیمار به هنگام سینه درد یا تب و به معنای هذیان‌گویی در خواب نیز آمده است.

۱. معاویه (یا شیطان) برای خیز برداشتن به سوی طرف مقابل دست را به جلو آورده و برای عقب‌گرد و فرار، یا رافرا پس نهاده است.

۲. سامرا از ریشه سمر به معنای سیاهی و تاریکی شب است؛ به داستان‌های شبانه هم گفته شده است. راضی گویند: «السَّمْرُ» سیاهی شب است، و منه قيل: لا أتیک السَّمْرُ والقمر: و لَمَّا رَفَعْتَهُ شَدَّهٖ كَمَا كَفْتَهُ مِی شَوَدُ بِرَأِیْتِ تَارِیْكِی وَ رُوشَنِی نَمِی أُوْرَم. و درباره سخن شبانه آمده: «السَّمْرُ، وَ سَمْرَ فُلَانٍ»: وقتی که شبانه سخن می‌گوید چنانکه خدای تعالی فرماید: مُسْتَكْبِرِينَ بِهٖ سَامِرًا تَهْجُرُونَ (مؤمنون: ۶۷). (۱۴۱۲: ص ۴۲۵) فراهیدی گویند: «السَّمْرُ» یعنی جایی که برای سخنان شبانه گرد می‌آیند، و قال: «وَ سَمْرًا»: یعنی در آن لَهو و لَمِب گوئی و معاشره طولانی شد (۱۴۰۹: ج ۷، ص ۲۵۵).

۳. «وَ لَهْجُرْتُمْ هِجْرًا جَمِیْلًا» (مزمّل: ۱۰)، «وَ الرَّجُزُ فَاهْجُرْ مَدْرُكًا» (هٰجِرَةُ مَلِیًّا) (مریم: ۴۶).

۴. «إِنَّ قَوْمِی اتَّخَلَوْا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا» (فرقان: ۳۰).

فراهیدی، ۱۴۰۹: ج ۳، ص ۳۸۷؛ جوهری، ۱۴۰۴: ج ۲، ص ۸۵۱) ظاهراً در همین معنای دوم توسعه داده شده، لذا «هَجْر» به معنای «زشتی در گفتار»، نیز نامیده شده، چنانکه گفته می‌شود: «أَهْجَرَ الرَّجُلَ فِي مَنْطِقِهِ». یا گفته می‌شود: «و رماه بالهاجرات، و هی الفضائح» و برای این چنین تعبیری را به کار برده اند که آن سخنان بیهوده و بی‌خیر است و باید ترک شود (ابن فارس، ۱۴۰۴: ج ۶، ص ۳۵؛ جوهری، ۱۴۰۴: ج ۲، ص ۸۵۱. ونک: ابن عباد، ۱۴۱۴: ج ۳، ص ۳۷۳). در تفاسیر نیز آمده است که: «أهجر» یعنی سخن لغو و دشنام و کلام زشت گفت (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ج ۱۸، ص ۷۰-۷۱) و این عمل را بیانگر استکبار و تمرد از حق و گرایش به باطل و بدی دانسته‌اند (ابن هائم، ۱۴۲۳: ص ۲۴۲؛ مغنیه، ۱۴۲۴: ص ۴۵۱. و نک: صادقی‌تهرانی، بی‌تا: ج ۲، ص ۳۱۴).

برهمن اساس مفسران «تَهْجُرُونَ» را به معنای تفحشون و تَهْزُؤُونَ گرفته‌اند؛ چه، مخالفان رسالت در نشست‌های شبانه خود به پیامبر (ص) نسبت شاعری و ساحری داده و او را ناسزا و دشنام می‌گفتند (نہاوندی، ۱۳۸۶: ج ۴، ص ۳۸۶). از این رو، تهجرون را جانشین معنایی و مترادف کلماتی چون "تهزؤون"، "تستهزئون" و "تفحشون" دانسته‌اند (سلطان علی‌شاه، ۱۴۰۸: ج ۳، ص ۹۸؛ نہاوندی، ۱۳۸۶: ج ۴، ص ۳۸۶).

نتیجه آنکه «تهجرون» به معنای سخنان غیرمعقول و توهین‌آمیزی است که هیچ مبنای درستی ندارد و جز فحش و ناسزا عنوان دیگری بر آن نمی‌توان گذاشت و به همین خاطر با پیرایشان‌گویی بیمار تبادار و دردمند یکسان به شمار آمده‌است. لذا می‌توان گفت «تهجرون» با واژه «منکرون» که در یک بافت مشترک قرار دارند، دارای رابطه اشتدادی است. به ویژه آنکه واژگان دیگری نیز در همین بافت دارای رابطه اشتدادی با انکار بوده و چهره‌ای خشن و حق‌ناپذیر از منکران به نمایش گذاشته‌اند.

– لم يدبروا

تعبیر «أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا» در آیه: «أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ. أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ» (مؤمنون: ۶۸-۶۹) که به صورت استفهام انکاری آمده، همشین «منکرون» در آیه مابعد به شمار می‌آید و با آن رابطه اشتدادی دارد. مقصود از این تعبیر آن است که منکران اهل تدبیر و تأمل در سخن وحیانی نیستند و انکار آنها از همین جا ناشی می‌شود. مقصود از تدبیر، اعمال نظر عقلی در دلایل و براهین است و این استفهام با استفهام مذکور در آیه «أَفَلَا يَتَدَّبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِهِ» (نساء: ۸۲) رویکرد یکسانی دارد. چه، تدبیر در قول خداوند (قرآن) موجب نمایان شدن نشانه‌های حق و دلایل اعجاز و صحت اغراض و اهداف آن می‌گردد (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ج ۱۸، ص ۷۱؛ میدانی، ۱۳۶۱: ج ۱۴، ص ۴۷۵). در

هر حال عبارت «لَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ» استفهامی است که مشتمل بر زمینه‌های دشمنی و انکار است، و مراد از «قول» قرآن کریم است؛ لذا عدم تدبیر با انکار رابطه‌ی اشتدادی دارد و معنای آن را تأیید یا تبیین می‌کند.

– یقولون به جنه

این عبارت با حرف «أم» به آیه پیش از خود – که انکار در آن مطرح است – پیوند خورده است: «أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُم لِلْحَقِّ كَارِهُونَ» (مؤمنون: ۷۰) و با توجه به مفهوم آن که نسبت جنون دادن به صاحب رسالت است، سخن منکران است؛ لذا همنشین انکار به شمار می‌آید و رابطه آن را با انکار از نوع اشتدادی است، زیرا بیانگر رفتار و حالات اهل انکار است؛ چه، منکران از رهگذر اینگونه نسبت‌های نادرست بلکه تهمت‌های سنگین به انکار قرآن و تعالیم رسالت می‌پرداختند.

تعبیر «بِهِ جِنَّةٌ» دو بار دیگر در قرآن به کار رفته است (مؤمنون: ۲۵؛ سبأ: ۸) البته منکران و مشرکان علاوه بر آن با تعبیر دیگری همچون: «إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ» (حجر: ۶) «... إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ» (شعراء: ۲۷) «وَقَالَوا مَعْلمٌ مَجْنُونٌ» (دخان: ۱۴) و... این ادعای دروغین و اتهام ناخوشودنی را تکرار کرده‌اند. لذا خدای سبحان با تعبیر صریحی مانند: «مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ» (اعراف: ۱۸۴) «مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ» (سبأ: ۴۶) «فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةٍ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَ لَا مَجْنُونٍ» (طور: ۲۹) و... از رسول گرامی دفاع نموده است.

مفسر المیزان درباره واژه «جِنَّةٌ» گوید: «الجنه یا مصدر است به معنی فرد دارای جنون و یا مقصود از آن مفرد جن است؛ یعنی جن در او حلول کرده و به زبان او سخن می‌گوید؛ زیرا او ادعاهایی می‌کند که عقل سلیم آنها را نمی‌پذیرد و سخنانی می‌گوید که جز انسانی که دارای عقل ناقص و بیمار است از آن سخنان نمی‌گوید» (طباطبایی، ۱۳۹۰: ج ۱۵، ص ۲۹). سپس درباره پاسخ خداوند با اتهام مذکور آورده است: خداوند فوراً با حرف اضراب «بل» پاسخ کوبنده‌ای به آنان داده و فرموده «بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ» که مفهوم جمله در تقدیر به سبب اضراب این است که «إِنهم كاذبون في قولهم «بِهِ جِنَّةٌ»، بل إنما كرهوا الإيمان به لأنه جاء بالحق و أكثرهم للحق كارهون» (طباطبایی، ۱۳۹۰: ج ۱۵، ص ۴۵-۴۶). وی در ادامه درباره چرایی مجنون بودن پیامبر (ص) دلایلی را ارائه می‌دهد.

نتیجه آنکه همنشین بودن تعبیر «يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ» با انکار و اشتدادی بودن رابطه آن دو، روشن و رساست.

– کارهون

در آیه «أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُم لِلْحَقِّ كَارِهُونَ» (مؤمنون: ۷۰)

خداوند پس از ردّ اتهام جنون به پیامبر(ص)، در ادامه دلیل انکار آیات الهی را نه آن ادعای گزاف بلکه کراهت اهل انکار نسبت به پذیرش حق معرفی نموده است. جالب آنکه لفظ کارهون ۳ بار دیگر در قرآن و در سیاق مشابه و برای رد ادعاها و اتهام‌های مشرکان و کافران و اشاره به کراهت آنان نسبت به پذیرش حقایق و معارفی که برایشان نازل شده، آمده است.^۱ برخی از مفسران درباره دلیل کراهت منکران نسبت به حق، گفته‌اند چون منکران «با سجده و ستایش در برابر بت و سنگ و فلز، خو گرفته بودند و آن را فخر و امتیاز می‌دانستند» (حسینی همدانی، ۱۴۰۴: ج ۱۱، ص ۲۸۰).

با توجه به اینکه جمله «وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ» حالت روحی- روانی منکران را نسبت به حقیقت توصیف می‌کند و جمله حالیه است؛ لذا لفظ «کارهون» با انکار که در آیه پیشین آمده، هم‌نشین بوده و با آن رابطه اشتدادی دارد.

- مَعْرُضُونَ

در آخرین بخش از سیاق آیات مورد بحث (مؤمنون: ۷۱-۶۷) حق تعالی از حالات و روحیات اهل انکار با تعبیر دیگری یاد نموده و آنان را «معرضون» توصیف کرده است: «... بَلْ أَتَيْنَاهُم بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنِ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ» (مؤمنون: ۷۱).

«معرضون» اسم فاعل باب افعال از ماده «عرض» است و میان لغویان درباره معنای آن اختلافی نیست. بنا به گفته ابن فارس ماده «عرض» فروع بسیاری دارد که همه آنها به یک اصل معنایی باز می‌گردند و آن معنایی است که در مقابل معنای طول قرار می‌گی رد (ابن فارس، ۱۴۰۴: ج ۴، ص ۲۶۹). فعل «أعرض» معمولاً با حرف «عن» همراه است که به معنای مانع شدن یا پشت کردن به کسی یا چیزی است. (ابن درید، ۱۹۸۷: ج ۲، ص ۷۴۸).

ناگفته پیداست که رویکرد مثبت یا منفی اعراض با توجه به بافتی که در آن قرار گرفته، نمایان می‌شود. لذا در قرآن از این واژه برای بیان امور پسندیده نیز استفاده شده است؛ چنانکه برای بیان امور ناپسند مانند مواجهه ناسودمند با آیات و بینات الهی و مانند اعراض منکران، مشرکان و منافقان از معارف و حیانی، واژه «معرضون / معرضین» ۲۴ بار به کار رفته است. گویانکه این اعراض‌ها بر رسول گرامی سخت و سنگین می‌آمده؛ لذا خدای مهربان وی را دلگرمی داده و به آرامش فرا می‌خواند (نک: انعام: ۳۵؛ شوری: ۴۸). نکته دیگر این است که متعلق اعراض و آنچه مورد بی‌مهری اهل اعراض و انکار قرار می‌گرفته، عموماً آیات قرآن، آیات آفاقی، تذکره، حق، ذکر رحمان، ذکر ربّ، ذکر اقوام گذشته، ذکر همراهان پیامبر، ذکر خود قوم اعراض‌کننده، و... است. نیز گاه این اعراض‌ها با اوصافی چون تولّی

۱. نک: (توبه: ۴۸؛ هود: ۲۸؛ زخرف: ۷۸).

۲. نک: (مؤمنون: ۴؛ نساء: ۵۸؛ انعام: ۶۸؛ اعراف: ۹۹؛ و...).

و غفلت^۱ همراه بوده که نشان از موضع تند و همه‌جانبه آنها در تقابل با حقایق دارد. بدین سان روشن می‌گردد که واژه معروضون با منکرون رابطه همنشینی از نوع اشتدادی دارد.

۳-۲. همنشین‌های انکار با رابطه تقابلی

پیشتر گذشت که «رابطه تقابلی» رابطه دو مفهومی است که مؤلفه معنایی مشترک میان آن دو وجود دارد؛ لکن یکدیگر را نقض می‌کنند و در مقام تضعیف و نفی هم بر می‌آیند. بر این اساس در بحث انکار در قرآن، کلمات متعددی دارای رابطه همنشینی از نوع تقابلی با واژگان انکار می‌باشند که در ادامه به ترتیب چگونگی رابطه این همنشین‌ها با انکار تبیین می‌گردد:

- عرفهم

اولین آیه از قرآن که بحث انکار در آن مطرح است، ماجرای ارتباط برادران یوسف(ع) با وی در مصر است که از ناشناخته بودن یوسف(ع) برای برادران با تعبیر «مُنْكَرُونَ» یاد نموده و از شناسایی آنها توسط یوسف(ع) با تعبیر «فَعَرَفَهُمْ» یاد شده است: «وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ» (یوسف: ۵۸). تردیدی نیست که بین این «انکار» و «عرفان» تقابل معنایی وجود دارد. مؤلفه معنایی مشترک میان آن دو، این است که هر دو در یک سیاق و در ارتباط با یک موضوع در کنار هم قرار گرفته‌اند. نکته دیگر آنکه بر اساس معنای لغوی انکار که عدم شناخت و جهل است، تقابلی‌ترین واژه در برابر انکار، همان عرفان است؛ لذا این دو واژه در تقابل تام و تمام با یکدیگر قرار دارند.

جالب آنکه در دو موضع دیگر از بحث انکار، میان واژگان انکار و تعابیر دال بر عرفان، همنشینی از نوع ارتباط تقابلی برقرار است؛ یکی در آیه: «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا...» (نحل: ۸۳) است. دیگری در آیه: «أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ» (مؤمنون: ۶۹) است که باز بین «يعرفوا» و «منکرون» رابطه تقابلی برقرار است. مقصود از این همنشینی آن است که مخالفان به خاطر نداشتن شناخت کافی از پیامبر(ص) رسالت وی را انکار دست نکردند؛ بلکه با وجود داشتن شناخت کافی از آن حضرت، به وی اتهام زده و رسالتش را انکار می‌نمودند. سخن یکی از مفسران در تفسیر این تقابل شنیدنی است: «أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ با صداقتش، امانت‌داریش، خردورزش و پایداریش در کارها؛ چه، پیامبر(ص) مدت‌ها در میان آنها زندگی کرد و در این مدت هیچ ضعفی در گفتار و کردار برای وی ثبت نکرده بودند، پس آیا خردمندانه است که به دلیل نشناختن او، از ایمان آوردن نسبت به وی دست برداشته باشند؟ «فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ»، همان گونه که انسان‌ها معمولاً فرد غریبه‌ای را که از سرزمینی دور نزد آنها می‌آید، تا آنان را به پذیرش امور و انجام کارهایی دعوت کند، بدون اینکه دلیل و گواه قابل اعتمادی با خود داشته باشد، انکار می‌کنند. هنگامی که او چیزی در اختیار ندارد تا حقانیتش را بر مخاطبان آشکار

کند» (فضل الله، ۱۴۱۹: ج ۱۶، ص ۱۷۲).

- یفرحون

در آیه: «وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ...» (رعد: ۳۶) واژه «یفرحون» که بیانگر پذیرش و پسند را در بر دارد در تقابل با واژه «یُنکِر» قرار گرفته که دارای مفهوم پس زدن و نپذیرفتن است. بنابراین به نوعی مفهوم انکار را تبیین و مشخص می کند و با توجه به اینکه هر دو واژه در رابطه با پذیرش و عدم پذیرش قرآن از سوی دو گروه متفاوت ذکر شده اند، کاملاً با هم مرتبط بوده و میبایست یکدیگرند. برخی از مفسران تبیین شایسته ای از این دو واژه متقابل ارائه نموده اند: «این آیه آن حالت نفسانی را تجسد می کند که بر مؤمنان از اهل کتاب به هنگام نزول قرآن عارض می شد، زیرا نزول قرآن برای آنها پیروزی به شمار می رفت، و تجسمی از تحقق اراده آنها بود، چنانکه خداوند درباره آنها می فرماید: «وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَيْهِ الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ. يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ» (وَ مِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ» که مقصود از احزاب همان یهود و مشرکانی بودند که بر ضد پیامبر(ص) تحزب نمودند لذا خداوند سبحان فرمود: «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قَسِيصِينَ وَ رُهْبَانًا وَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ»^۲ (مدرسی، ۱۴۱۹: ج ۵، ص ۳۵۴).

- البلاغ المبين

در آیه: «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ. يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ» (نحل: ۸۲-۸۳). تعبیر «بلاغ مبين» را می توان همنشین متقابل برای «ینکرونها» دانست. چه، اگر مبنای انکار عدم معرفت و جهل نسبت به امور باشد، در سیاق انکار و تولی از بلاغ آشکار بودن سخن پیامبر(ص) که موجب شناخت و آگاهی می شود، سخن به میان آمده است. این امر بیانگر آن است که انکار مخالفان رسول(ص) صرفاً برخاسته از هواپرستی و سرکشی و تبعیت از خواسته های نفسانی است و به تعبیر یکی از مفسران: «لیس النقص فی الآیات، أو فی وسائل المعرفة عند البشر، بل فی ارادة الكفر التي عقدوا العزم علیها» (مدرسی، ۱۴۱۹: ج ۶، ص ۱۰۵).

- ذکر مبارک

تعبیر «ذکر مبارک» در آیت کریمه: « وَ هَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَ فَاتُّمُّ لَهُ

مُنْكَرُونَ» (انبیاء: ۵۰) را می‌توان همنشین واژه «منکرون» به شمار آورد که مفهوم متقابلی با آن را بازگو می‌کند. توضیح آنکه خداوند معارفی بیدارگر و سازنده را که موجب خروج انسان از جهل و غفلت است در اختیار او قرار داده و به سبب سودمند و نجاتبخش بودن، آن را مبارک نامیده است؛ اما مخالفان رسالت در یک رویارویی غیرمعقول و دشمنانه، انکار و پس زدن آن امر مبارک را از خود به نمایش می‌گذارند! بر این اساس تعبیر «ذکر مبارک» به صورت تقابلی عمق تأسف برانگیز رفتار انکاری مخالفان را برملا سازد.

– آیات بینات

در آیه شریفه: «وَ إِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ ...» (حج: ۷۲) به واکنش روانی کافران در برابر آیات روشن و روشنگر قرآن اشاره شده که هنگامی که آیات بر آنان خوانده می‌شود، تعصبات جاهلانیهی آنها تحریک شده، و چون نمی‌خواهند در برابر حق تسلیم شوند، آثار انکار در چهره‌هایشان نقش می‌بندد، به طوری که می‌خواهند به قاری قرآن حمله‌ور شوند (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۷: ج ۱۳، ص ۳۳۴). بنابراین همنشین شدن تعبیر «آیات بینات» با «الْمُنْكَر» بیانگر وجود رابطه متقابل میان آن دو می‌باشد؛ چه همان‌گونه که گذشت ناآگاهی مخاطب نسبت به یک امر شاید بتواند مبنای مقبولی برای انکار آن باشد؛ لکن خداوند در این آیه، آیات خود را روشن و بدون ابهام معرفی می‌کند و از این جهت از معارف قرآن رفع ابهام و اتهام می‌کند. بدین‌سان اهل انکار که در یک وضعیت آگاهانه به رویارویی انکاری با آیات الهی پرداخته‌اند، توجیهی برای این کار خویش نداشته، رفتار آنها جز از سر هواپرستی تفسیر نمی‌شود.

– جَاءَهُم بِالْحَقِّ

در ضمن آیات پیش‌گفته تعبیر «جَاءَهُم بِالْحَقِّ» با سیاق انکار و اکراه نسبت به حق، همنشین شده است: «أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ» (مؤمنون: ۷۰). به نظر می‌رسد ذکر تعبیر «جَاءَهُم بِالْحَقِّ» بیانگر این نکته مهم باشد که با وجود آنکه خداوند حق و حقیقت را – که روشن و راستین است – برای هدایت بشر نازل فرموده؛ اما در عوض واکنش برخی (منکران) نسبت به این حقایق آشکار، انکار و اکراه بوده است؛ لذا با دفع بهانه‌های واهی منکران، دلایل اصلی انکار و اکراه را نداشتن روحیه حق‌پذیری و گرایش به سوی باطل، معرفی می‌کند. بر این اساس، رابطه عبارت «جَاءَهُم بِالْحَقِّ» با انکار از نوع تقابلی است.

– أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ

در سیاق انکاری پیش‌گفته، آیه: «... بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنِ ذِكْرِهِمْ

مُعْرَضُونَ» (مؤمنون: ۷۱) قرار دارد که مشتمل بر دو تعبیر همنشین متقابل با یکدیگر است. در قالب تعبیر «آئیناهم بذکرهم» از آوردن امری سخن می‌گوید که ذکر و یاد قوم قریش را در بر دارد، لکن در بخش دوم آیه با آوردن واژه «معرضون» یادآوری نموده که آنان از پذیرش این یادنامه خویش، اعراض می‌کنند! درباره اینکه مقصود از ذکر در این آیه چیست، برخی گفته‌اند: مقصود از آن قرآن است که مایه تذکر و یادآوری و توجه به خدا مایه شرف و آبرو و حیثیت آنها است، گرچه آنها از آن، روی گردانند (مکارم، ۱۳۷۱: ج ۱۴، ص ۲۷۶ و نک: فضل‌الله، ۱۴۱۹: ج ۱۶، ص ۱۷۵).

– یُرِیکُمْ آیاتِه

در آیه ۸۱ از سوره غافر: «و یُرِیکُمْ آیاتِه فَآیَّ آیاتِ اللّهِ تُنکِرُونَ» نیز «انکار آیات» با «نشان دادن آیات» از سوی پروردگار به صورت متقابل، همنشین شده‌است که این امر پیام روشنی در بر دارد. توضیح آنکه خداوند به صورت مستمر نشانه‌های خود را در برابر چشم سر و دل همگان قرار می‌دهد تا به سوی او راه یابند؛ اما با وجود این نمایش دائمی، برخی به خاطر «هواپرستی، پیروی کورکورانه از پیشینیان نادان، و داوری اشتباه در باره آیات» (طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۸، ص ۸۳۱) به انکار آیات الهی دست می‌زنند. تردیدی نیست که مقصود از «آیات الله» در این آیه نشانه‌های آفاقی و انفسی است که پیوسته در برابر دیدگان خودنمایی می‌کند (نک: صادقی، ۱۴۰۶: ج ۲۵، ص ۴۱۹). بنابراین پیام آشکار همنشینی دو واژه «یُرِیکُمْ» و «تُنکِرُونَ» آن است که انکار در فضای غیرشفاف و مبهم رخ نداده است؛ بلکه پس از آفتابی شدن حقیقت بوده است که این امر گناه منکران و به تبع مؤاخذه آنها را سنگین‌تر و سهمگین‌تر می‌کند.

– استجیبوا

در آیه شریفه: «استجیبوا لِربِّکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ یَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللّهِ مَا لَکُمْ مِنْ مَلْجَاٍ یَوْمَئِذٍ وَ مَا لَکُمْ مِنْ نَکِیرٍ» (شوری: ۴۷) واژه «استجیبوا» که فرمانی برای پذیرش تعالیم الهی و تسلیم شدن در برابر آنهاست، کاملاً در تقابل با همنشین خود یعنی واژه «نکیر» است که مفهوم انکار و عدم پذیرش را در بر دارد. درباره پیوند میان این دو واژه می‌توان گفت طبق یک واژه (استجیبوا) لازم است مخاطبان کلام الهی در برابر آن حالت پذیرش و روحیه تسلیم داشته باشند؛ حال آنکه طبق واژه دوم (نکیر) منکران رفتاری خلاف آن درخواست را شکل داده‌اند؛ لذا موجب عقوبت و بی پناهی آنان در روز رستاخیز می‌گردد.

لازم به ذکر است که «نکیر» در آیه مورد بحث به معنای مُنکر دانسته شده‌است؛ به این

۱. گفتنی است واژه «نکیر» چهار بار دیگر در قرآن در قالب تعبیر «فَکَیْفَ کَانَ نَکِیرٍ» به کار رفته است (نک: ج: ۲۲؛ سیاه: ۲۵؛ فاطر: ۲۶؛ ملک: ۱۸) که در این موارد در اصل «نکیر» بوده و به خاطر حذف فاصله، حرف ی حذف گردیده و در عوض، اعراب کسره دریافت نموده است. به علاوه مقصود از آن در همه این موارد انکار خلاقانه نسبت به اعمال مشرکان و کافران است که کنایه از عذاب و عقاب الهی نسبت به اهل انکار دارد (نک: مخزومی، ۱۳۲۰: ج ۲۲، ص ۲۳۱؛ طباطبایی، ۱۳۶۰: ج ۱۴، ص ۲۸۷-۲۸۸ و...).

معنی که در آخرت هیچ یک از منکران نمی‌تواند گناهان را که در دفترهای کردارشان ثبت شده، انکار کند (نک: حقی بروسوی، بی‌تا: ج ۸، ص ۳۳۹؛ فیض، ۱۴۱۵: ج ۴، ص ۳۸۰؛ شوکانی، ۱۴۱۴: ج ۴، ص ۶۲۳؛ طباطبایی، ۱۳۹۰: ج ۱۸، ص ۶۷ و...). برخی هم گفته‌اند؛ یعنی اهل انکار نمی‌توانند وقوع رستاخیز یا عذاب خداوند را انکار کنند (طبرانی، ۲۰۰۸: ج ۵، ص ۴۵۶؛ صادقی، ۱۴۰۶: ج ۲۶، ص ۲۴۶؛ دروزه، ۱۴۲۱: ج ۴، ص ۴۸۰). برخی هم معتقدند نکیر در این آیه می‌تواند مصدر (انکار) به شمار آید، به این معنا که کافران در آخرت نسبت به آیات و نشانه‌های الهی انکاری ندارند (مصطفوی، ۱۴۳۰: ج ۱۲، ص ۲۶۷).

نتیجه‌گیری

۱- مبحث انکار یکی از مباحث گسترده در قرآن کریم است که موضوع انکار برگرفته از واژگان ماده «نکر»، بخش قابل توجهی از آن را به خود اختصاص داده است. واژگان انکار در ۷ قالب صرفی: «مُنْكَرَةٌ، مُنْكَرُونَ، يَنْكِرُ، يَنْكُرُونَهَا، تُنْكَرُونَ، الْمُنْكَرُ، نَكِيرٌ» و در ۱۲ سوره قرآن ذکر شده است.

۲- طبق منابع لغوی، معنای اصلی ماده نکر، عدم شناخت، ناآگاهی و جهل و ابهام است. بر این اساس، انکاری پذیرفتنی است که عدم آگاهی و وجود ابهام مبنای آن باشد.

۳- بررسی واژگان انکار در قرآن نشان می‌دهد که این واژگان دارای کلمات همنشین بسیاری هستند که از سه نوع رابطه (مکملی، اشتدادی و تقابلی) با آن برخوردارند.

۴- واژگانی مانند: «لَا يُؤْمِنُونَ، مُسْتَكْبِرِينَ، تَوَلَّوْا، الَّذِينَ كَفَرُوا، يَسْطُونَ، تَنَكَّبُونَ، تَهْجُرُونَ، لَمْ يُدَبَّرُوا، يَقُولُونَ بِهِ جَنَةً، كَافِرُونَ، كَارِهُونَ، مَعْرُضُونَ» دارای رابطه اشتدادی با واژگان انکار بوده و با توصیف رفتارهای انکاری مخالفان رسالت، ابعاد و عمق انکار را نمایان می‌کنند.

۵- کلماتی همچون: «عَرَفَ، يَفْرَحُونَ، الْبَلَاغِ الْمَبِينِ، يَعْرِفُونَ، ذَكَرَ مَبَارِكٌ، آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ، أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا، جَاءَهُم بِالْحَقِّ، أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ، يُرِيكُمْ، اسْتَجِيبُوا»، دارای رابطه تقابلی با واژگان انکار بوده و با در بر داشتن مفاهیمی متضاد با دلایل ادعایی اهل انکار، بی‌مبنا و غیرمعقول بودن انکار آنان را نشان می‌دهند.

۶- واژه «قلوب» در «قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ» (نحل، ۲۲) و واژه «أَيٌّ» در «فَأَيُّ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكَرُونَ» (غافر، ۸۱) دارای رابطه مکملی با واژگان انکار بوده و بیانگر این نکته مهم هستند که انکارهای مخالفان درونی و ژرف بوده و انکارهای آنها آیات الهی را در بر می‌گیرد.

■ کرم سیاوشی-عرفان غلامی

۷- این پژوهش نشان می‌دهد که میان معنای لغوی انکار و انکار مخالفان در قرآن رابطه معناداری برقرار نیست و منکران بدون وجود معیاری مقبول (عدم معرفت نسبت به معارف وحیانی یا مبهم بودن آن) و تنها به خاطر تمایلات نفسانی و یا از سر دشمنی و سرکشی اقدام به انکار آن معارف می‌نمودند.

۸- «جحد» اخص از «انکار» است؛ بدین صورت که جحد از جانب فرد جاحد همراه با یقین و آگاهی کامل وی نسبت به امر مجحود صورت می‌گیرد؛ حال آنکه در کنش انکاری، ممکن است مراتبی از عدم معرفت و جهل نسبت به امر مورد انکار، وجود داشته باشد.

خردنامه قرآن و حدیث

دوفصلنامه علمی - تخصصی

منابع و مأخذ

- قرآن کریم
- ابن درید، محمد بن حسن، (۱۹۸۷م)، جمهرة اللغة، بیروت: دار العلم.
- ابن سیده، علی بن اسماعیل (۱۴۲۱ق)، المحکم و المحيط الأعظم، محقق: عبد الحمید هندواوی، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن عاشور، محمد طاهر، (۱۴۲۰ق)، تفسیر التحریر و التنویر، بیروت: مؤسسه تاریخ العربی.
- ابن عباد، صاحب (اسماعیل)، (۱۴۱۴ق)، المحيط فی اللغة، بیروت: عالم الکتب.
- ابن عجبیه، احمد، (۱۴۱۹ق)، البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، قاهره: نشر حسن عباس زکی.
- ابن عربی، محمد بن علی، (۱۴۲۲ق)، تفسیر ابن عربی (تأویلات عبد الرزاق)، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ابن فارس، احمد بن فارس، (۱۴۰۴ق)، معجم مقاییس اللغة، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، بیروت: دار صادر.
- ابن هائم، احمد بن محمد (۱۴۲۳ق) التبیان فی تفسیر غریب القرآن، محقق: محمد ضاحی عبدالباقی، بیروت: دار الغرب الاسلامی.
- ابو حیان، محمد بن یوسف (۱۴۲۰ق) البحر المحيط فی التفسیر، محقق: صدقی محمد جمیل، بیروت: دار الفکر.
- ازهری، محمد بن احمد، (۱۴۲۱ق)، تهذیب اللغة، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- بیرویش، مانفرد، (۱۳۷۴ش)، زبان شناسی جدید، ترجمه: محمد رضا باطنی، تهران: آگاه.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، (۱۴۰۴ق)، الصحاح؛ تاج اللغة و صحاح العربیه، بیروت: دار العلم.
- حدادی، آمنه، (۱۳۸۹ش)؛ حسن فرامتن در قرآن، پایان نامه ارشد، دانشکاه تربیت معلم تهران.
- حسینی همدانی، محمد، (۱۴۰۴ق)، انوار در خشان در تفسیر قرآن، محقق: محمد باقر بهبودی، تهران: لطفی.
- حقی بر سوی، اسماعیل بن مصطفی، (بی تا) تفسیر روح البیان، بیروت: دار الفکر.
- حمیری، نشوان بن سعید، (۱۴۲۰ق)، شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلوم، سوریه: دار الفکر.
- دره، محمد علی طه (۱۴۳۰ق) تفسیر القرآن الکریم و اعرابه و بیانه، بیروت: دار ابن کثیر.
- دروزه، محمد عزه، (۱۴۲۱ق) التفسیر الحدیث، بیروت: دار الغرب الاسلامی.
- درویش، محی الدین، (۱۴۱۵ق) اعراب القرآن الکریم و بیانه، حمص: الارشاد.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ق) مفردات الفاظ القرآن، بیروت: دار القلم.
- رضایی اصفهانی، محمد علی، (۱۳۸۷ش)، تفسیر قرآن مهر، قم: پژوهشهای تفسیر و علوم قرآن.
- رضایی، رقیه و فتاحی زاده، فتحیه (۱۳۹۵ش) «معناشناسی احباط در قرآن کریم با تأکید بر روابط همنشینی و جانشینی»، پژوهش نامه تفسیر قرآن، دوره ۳، ش ۱، صص ۲۵-۱.
- رضی، محمد بن حسین، (۱۴۱۴ق) نهج البلاغه، مصحح: صبحی صالح، قم: هجرت.
- زبیدی، مرتضی، (۱۴۱۴ق)، تاج العروس فی شرح القاموس، بیروت: دار الفکر.
- سلطان علی شاه، سلطان محمد بن حیدر، (۱۳۷۲ش)، بیان السعاده فی مقامات العبادة، ترجمه: محمد رضا خانی و حشمت الله ریاضی، تهران: سر الاسرار.
- سلمان نژاد، مرتضی، (۱۳۹۱ش)، معناشناسی تدبیر در قرآن با سه رویکرد ساختاری، ریشه شناسی و تاریخ انگاره، (پایان نامه ارشد)، دانشکاه امام صادق (ع).
- شوکانی، محمد (۱۴۱۴ق) فتح القدر، دمشق: دار ابن کثیر.
- شیخ علوان، نعمه الله بن محمود، (۱۹۹۹)، الفواتح الالهیه و المفاتح الغیبیه، قاهره: دار رکابی للنشر.
- صادقی، محمد، (۱۴۰۶ق)، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه، قم: فرهنگ اسلامی.
- صفوی، کوروش، (۱۳۸۷ش)، درآمدی بر معناشناسی، تهران: سوره مهر.
- طباطبایی، محمد حسین، (۱۳۹۰ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- طبرانی، سلیمان بن احمد، (۲۰۰۸م)، تفسیر القرآن العظیم، اردن: دار الکتب الثقافی.
- طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲ش)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مترجمان: حسین نوری همدانی و دیگران، تهران: فراهانی.
- طریحی، فخرالدین بن محمد، (۱۳۷۵ش)، مجمع البحرین، محقق: احمد حسینی اشکوری، تهران: مرتضوی.
- عسکری، حسن بن عبدالله (۱۴۰۰ق) الفروق فی اللغة، بیروت: دار الافاق الجدیده.
- فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰ق) التفسیر الکبیر، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹ق) کتاب العین، قم: نشر هجرت.
- فضل الله، محمد حسین، (۱۴۱۹ق)، من وحی القرآن، بیروت: دار الملائک.
- فیروز آبادی، محمد بن یعقوب، (۱۴۱۵ق)، القاموس المحيط، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی (۱۴۱۵ق) تفسیر الصافی، مقدمه و تصحیح: حسین اعلمی، تهران: مکتبه الصدر.
- فیومی، احمد بن محمد (۱۴۱۴ق) المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، قم: مؤسسه دار الهجرة.
- قرشی بنابی، علی اکبر، (۱۳۷۱ش)، قاموس قرآن، تهران: دار الکتب الإسلامیه.

خردنامه قرآن و حدیث

دوفصلنامه علمی - تخصصی

منابع و مأخذ

- مختار، عمر احمد، (۱۳۸۶ ش)، معناشناسی، ترجمه: سید حسین سیدی، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- مدرس، محمد تقی (۱۴۱۹ ق) من هدی القرآن، تهران: دار محبی الحسین.
- مصطفوی، حسن، (۱۴۳۰ ق) التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، بیروت، قاهره، لندن: دارالکتب العلمیه.
- مغنیه، محمد جواد، (۱۴۲۴ ق)، التفسیر الکاشف، قم: دارالکتب الإسلامیه.
- مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۱ ش)، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الإسلامیه.
- موسی، حسین یوسف، (۱۴۱۰ ق)، الإفصاح فی فقه اللغه، قم: مکتب اعلام الاسلامیه.
- میدانی، عبدالرحمن حسن جنبکه، (۱۳۶۱ ش)، معارج التفکر و دقائق التدبر، دمشق: دار القلم.
- نحاس، احمد بن محمد (بی تا) کتاب النسخ و المنسوخ فی القرآن الکریم، بیروت: مؤسسه الکتب الثقافیه.
- نهاوندی، محمد، (۱۳۸۶ ش)، نفحات الرحمن فی تفسیر القرآن، قم: مؤسسه البعثه.

